

به عبارت دیگر: برخی از مسائل اصولی، کبرای قیاس فقهی نیستند بلکه حجیت کبرای قیاس فقهی را ثابت می کنند و بسیار تفاوت است بین علیت حجیت یک شیء و خودش؛ پس وقتی می گوئیم استدلال فقهی مبتنی بر مسائل اصولی است یعنی حجیت کبرای آنها در علم اصول ثابت می شود و نه آنکه خود کبری در علم اصول ثابت شده باشند.

نکته: اساساً اگر می گوئیم در علم منطق مبادی تصدیقیه علم فلسفه، ثابت می شود این بدان معنی نیست که قضایای منطقی کبرای قیاس های فلسفی هستند بلکه به این معنی است که قیاس های فلسفی مبتنی بر قضایای منطقی هستند به این معنی که اگر درباره صحت این قیاس ها سؤال کنید، شما را به علم منطق حواله می دهند. مثلاً وقتی در فلسفه می گوئیم: «علم بسیط دارای یک جهت است + هر چه دارای یک جهت است، معلول واحد دارد = پس علت بسیط، معلول واحد دارد»، از هیچ یک از قضایای منطقی در قیاس مذکور استفاده نکرده ایم هر چند اگر پرسید چرا «هر چه دارای یک جهت است، معلول واحد است» می گوئیم: «چون هر معلول یک جهت می خواهد و یک جهت تنها یک جهت است و نه دو جهت» = استحاله اجتماع نقیضین = قضیه منطقی جمع بندی:

از آنچه آوردیم معلوم شد که مسائل اصولی گاه مستقیماً کبرای استنباط فقهی هستند و گاه در طریق این استنباط هستند (به این معنی که کبرای قیاس هایی هستند که قبل از قیاس نهایی شکل میگیرند) پس قواعد اصولی گاه در قیاس هایی که صغری قیاس نهایی را می سازند به کار می روند؛ و گاه در خود قیاس نهایی به عنوان کبری به کار گرفته می شوند و گاه «علت حجیت کبرای قیاس» نهایی می باشند. (یعنی کبرای قیاس نهایی را می سازند)

این نکته را تعریفی که نهایتاً بر خواهیم گزید، دخالت مستقیم دارد.

اللهم الا ان يقال:

در بسیاری از موارد که تصور می شود یک مسئله اصولی، کبرای قیاس فقهی است، در حقیقت آن مسئله اصولی کبرای قیاس فقهی نیست بلکه استدلال فقهی مبتنی بر آن است. مثلاً وقتی از یک روایت، وجوب نماز عید فهمیده می شود، چنین نیست که در فقه صغری و کبرایی به این نحو: «وجوب نماز عید مفاد خبر واحد است + مفاد خبر واحد حجت است = پس نماز عید واجب است»، چیده شود؛ بلکه استدلال فقهی همان یافتن خبر واحدی است که امر به نماز عید می کند. و یا مثلاً اگر فقیه برای «نجاست کفار» به اجماع تمسک کند، در حقیقت استقراء کرده و اقوال فقهاء را در این باب می یابد ولی دیگر در فقه صغری و کبرایی به این نحو: «نجاست کفار اجماعی است + اجماع حجت است = بر نجاست کفار حجت داریم» چیده نمی شود. و لذا می توان گفت استدلال های فقهی چند گونه اند:

الف. به صورت قیاس های منطقی هستند:

«وضو مقدمه واجب است + هر چه مقدمه واجب است، واجب است = وضو واجب است»

ب. برخی به صورت استقراء تام هستند:

«ما گشته ایم و دیدیم همه فقهاء کفار را نجس می دانند پس نجاست کفار اجماعی است»

ج. برخی مستقیماً مضمون روایت هستند:



«به گفته زاره از امام صادق علیه السلام، نماز عید واجب است»

در نوع «ب و ج»، طبق بیان مشهور یک کبرای اصولی باید ضمیمه شود ولی در بیان اخیر به این نکته اشاره کردیم که این استدلال‌ها مبتنی بر مسأله اصولی هستند و نه آنکه کبرای اصولی به آنها ضمیمه شود.

ولی در نوع الف، چنانکه مفصلاً توضیح دادیم، سه گونه مسئله اصولی، با این قیاس ارتباط برقرار می‌کند

